
عزت حسینی
محمدمهدی باباپور

بسم الله الرحمن الرحیم

عزت حسینی

نویسنده:

محمد مهدی باباپور

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عزت حسینی

مشخصات کتاب

عنوان : عزت حسینی علیه السلام

پدیدآورندگان : باباپور، محمدمهدی، ۱۳۴۳-(پدیدآور)

ناشر : محمدمهدی باباپور

نوع : متن

جنس : مقاله

الکترونیکی

زبان : فارسی

توصیفگر : اقتدار وظلم ستیزی

قیام عاشورا

عزت نفس

امام حسین علیه السلام

مقدمه

«عزت بخشی» و «عزت آفرینی» از مهم ترین اهداف تربیتی پیامبران و اوصیای ایشان بوده است و هیچ نهضتی چون نهضت حسین (ع) قلب ها را منقلب نکرده وعواطف را هم سوی خود نساخته و روح عزت را در بشر ندمیده است.اگر آدمیان به عزت حقیقی دست یابند و از ذلت آزاد شوند، به تربیتی که منظورنظر پیامبران بوده است می رسند؛ تربیتی که آدمی را سربلندو استوار و شکست ناپذیر دربرابر غیر خدا، و ناچیز و ناتوان و خوار در برابر خدا می سازد. آن که فقط در برابر خدا سربندگی فرود می آورد و با قدم عبودیت سیر می کند و داغ ذلت ِبندگی را در پیشانی خود می نهد به عزّ ربوبیت دست می یابد. عزت حقیقی مختص خداوند است و اوست که دوست دارانش را عزت می بخشد. حسین (ع) در «دعای عرفه» خداوند را چنین مخاطب قرار می دهد:«یا مَن ٔخَص َّنَفْسَه ُبالسُّمُوِّ و الرَّفْعَه فَاَوْلیائه بِعِزِّه ِیَعْتَزُّون؛ ای آن که ذات خود را به علو مقام و رفعت مخصوص گردانیدی و دوست دارانت را به عزت خود عزیز ساختی.»حسین (ع) مظهر عزت الهی و نهضت او، قیامی برای حفظ عزت آدمی و گشودن راه تربیت حقیقی بود، تا پس از او همگان به راه و رسمش تربیت شوند و به عزت حقیقی دست یابند. رهبر معظم انقلاب که با شروع سال نو، «عزت و افتخار حسینی» را به مثابه یک شعار محوری مطرح نمودند، در

این زمینه فرمودند:«این سال،

سال عزت و افتخار حسینی است. این عزت چه جور عزتی است؟ این افتخار، افتخار به چیست؟ آن کسی که حرکت حسین بن علی (ع) را بشناسد، او می داند که این عزت، چگونه عزتی است... حرکت امام حسین (ع) حرکت عزت بود، یعنی عزت حق،عزت دین، عزت امام و عزت آن راهی که پیغبر ارائه کرده بود. امام حسین (ع) مظهر عزت و چون ایستاد، مایه فخر و مباهات هم بود. این است عزت و افتخار حسینی»

جایگاه عزت در تربیت

نقش عزت در تربیت اساسی است، به نحوی که در صورت فقدان عزت، آدمی به هر پستی تن می دهد و به هر گناهی دست می زند.ریشه همه تباه گری ها در ذلت نفس است و از این رو، بهترین راه برای فرد و جامعه، عزت بخشی و عزت آفرینی است. میزان برای شناخت نهضت های اصلاحی،عزت بخشی آن هاست و میزان قوّت هر یک از آن ها در اندازه عزّتی است که می بخشد و راهی است که برای عزّت آفرینی می گشاید. آن نهضتی که عزت نمی بخشد و یا مردمان را به ذلت می کشاند، فاقد ماهیت اصلاح گری است؛ زیرا با کاهش عزت در مردمان یا منتفی شدن آن، راه همه تباه گریها بر آنان گشوده می شود.اگر آدمیان ریاکاری می کنند، اگر گردن کشی و گردن فرازی می نمایند، اگر ستم گری و بیداد می کنند، اگر مرتکب گناه می شوند و... همه ریشه در ذلت نفسشان دارد؛چنان که پیشوایان معصوم (ع) به صراحت، ریشه همه این امور را در ذلت نفس معرفی کرده اند. از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) وارد شده است:«نفاق المرء مِن ذُلٍ یَجِدُه فی نَفْسه؛ نفاق و دورویی در انسان از حقارت و ذلتی است که در وجود

خود می یابد.»امام صادق (ع) فرموده است:«ما مِن ٭رَجُلٍ تَکَبُّر أوْ تَجَبَّرَ إلاّ لِذِلَّهٍ وَجَدّها فی نَفْسِهِ؛ هیچ انسانی دچار گردن فرازی یا گردن کشی نمی شود، مگر به سبب حقارت و ذلتی که در نفس خویش می یابد.»از امیر مؤمنان (ع) وارد شده است:«من هانَت ٭علیه نَفْسُه ٭فلاتَرْج ٭خَیْرَه؛ کسی که در برابر نفسش، پست، خوار و ذلیل باشد، به خیرش امید نداشته باش.»از امام هادی (ع) نیز روایت شده است:«مَن ٭هانت علیه نَفْسُه ٭فَلا تَامَن ٭شَرُّه؛ هر که نفسش خوار شود، از شرّ او ایمن مباش.»بدین ترتیب، مهم ترین تلاش تربیتی باید در جهت عزت بخشی و عزت آفرینی باشد، تا فرد و جامعه از تباهی و سقوط، رها شوند و به زندگی نیک این جهان و آن جهان دست یابند. با این نگرش است که خداوند اجازه هر کاری به مومن داده است، جز آن که تن به ذلّت دهد، چنان که «ابوبصیر» از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: «إن ٭الله تبارک و تعالی فَوَّض ٭إلَی الْمؤمن کل ٭شی ءٍ إلاّ إذْلال ٭نَفْسِهِ؛ خدای تبارک و تعالی همه چیز را به مؤمن واگذار کرده جز آن که خود را ذلیل کند.»

مفهوم عزت

«عزّت» آن حالتی است که انسان را مقاوم و شکست ناپذیر می سازد. و اصل آن ازاین جا گرفته شده است که می گویند: «أرْض ٭عَزازٌ» یعنی زمینی که سخت و محکم و نفوذناپذیر است، و می گویند: «تَعَزَّزَ اللحُم» یعنی گوشت، نایاب شده که نمی توان به آن دست یافت.بنابراین «عزّت» در اصل به معنای صلابت و حالت شکست ناپذیری است و بر همین اساس، از باب توسعه در استعمال، درمعنای دیگر؛ از جمله غلبه، صعوبت، سختی،غیرت و حمیّت و

مانند این ها به کار رفته است. عزّت به معنای عظمت، ارج مندی،سرافرازی و بزرگواری است و در معنای دقیق تر، عزت همان شناخت انسان به حقیقت نقش خود و قرار دادن آن در مقام و منزلت خود است.عزّت را به معنای «اقتدار» نیز تفسیر کرده اند. این معنا در یکی از اسم های الهی به چشم می خورد؛ نامی که بیش از ۸۸ بار در قرآن کریم از آن یاد شده است. (هو العزیزالحکیم) ، (هو العزیز العلیم) ، (الی صراط العزیز الحمید) و... مراد از عزیز، وجود قاهری است که غلبه نمی پذیرد. بنابراین «عزّت»، در حوزه های گسترده ای چون جامعه،معنای اقتدار و عظمت دارد و در حوزه های شخصی به مفهوم ارج مندی و سربلندی است.در مقابل آن، ذلّت قرار می گیرد که مفهوم متضاد آن است: (تُعِزُّ مَن تَشاءُ و تُذِلُّ مَن تَشاءُ) .

عزتمندان واقعی

در کلام وحی، عزّت تنها از آن خداست: (فَلِلّه ِ العِزَّه ُ جمیعاً) ؛تمام عزّت در اختیار خدای منان است. (ان َّالعزّه لِلهِ جمیعاً) ؛همانا همه عزّت نزد خداست.گر چه عزت در انحصار خداست و عزّت بالاصاله از آن اوست، اما خداوند عزت آفرین و عزت بخش نیز هست و هر کسی را که بخواهد، عنایت خواهد کرد و هر کسی به دنبال بزرگی و ارج مندی است، باید فقط از خدا طلب کند: (مَن كان َيُرِيدُ الْعِزَّه َفلِلّه العزّه جمیعاً) ؛هر که بزرگی و ارجمندی خواهد پس (بداند که) بزرگی و ارج مندی همه از آن خداست.و به هر که خواهد، دهد. با توجه به انحصار عزت بخشی در نزد پروردگار، قرآن، فقط خداوند، پیامبر و مؤمنان را عزت مندان و ارج مندان می شمارد: (ولِلهِ العِزَّه ُوَ لِرَسوُلِه ِ ولِلْمؤمنین) ؛عزت و بزرگی از آن

خدا و پیامبرش و مؤمنان است.مفسّران درباره شأن نزول این آیه به داستان زیر اشاره می کنند:روزی عبداللهبن اُبّی (سرکرده منافقان مدینه) که همواره به اختلاف میان مسلمانان می اندیشید، با سودجویی از مناظره لفظی گروهی از مهاجران با انصار، لب به سخن گشود و با کینه و نفرت، مهاجران را مورد عتاب قرار داد و به کنایه، به پیامبر (ص) توهین نمود و مدعی شد که: اگر به مدینه برگردیم، قطعاً آن که عزت مندتر است، زبون تر را از آن جا بیرون خواهد کرد.او با این گزافه گویی، خویش را عزّت منـد و رسول الله را زبون می انگاشت و مردم مدینه را در همراهی با پیامبر شماتت می کرد. در میان آن جمع، جوانی به نام «زیـد بن ارقم» که از قوم عبدالله ابن اُبّی نیز بود، در برابر سرکرده منافقان ایستاد و گفت: به خداسوگند که تو درمیان قوم خود زبون، کوچک و مورد نفرت هستی و محمد (ص) در اوج عزّت از سوی خدا و دل پذیر میان مسلمانان است. دیگر تو را با این سخن، هرگز دوست نخواهم داشت. عبدالله از این سخن زید به خشم آمد و او را به مسخره گرفت.زید بن ارقم پس از بازگشت، نزد رسول خدا رفت و آن حضرت را از گفته عبدالله بن اُبّی آگاه ساخت.پیامبر نیز او را احضار کرد، لیکن او به دروغ ماجرا را منکر شد و زیـد بن ارقم را دروغ گو نامید و با این سخن، دیگران را به شماتت گویی آن جوان راست گو وا داشت! رسول خدا آگاهی خود را از سخن ابن اُبّی به برخی از انصار یادآور شد و در انتظار فرصتی بود تا زمینه زبونی

دورویـان فراهم آیـد.تفرقه افکنی و شایعه پراکنی از سوی منافقان، روز به روز تشدیـد می شـد، تا آن که آیات سوره منافقون نازل شد و خداوند پرده از گزافه گویی عبدالله بن اُبّی و درستی سخن زید برداشت، آن جا که فرمود: (یَقوُلُون َ لَئِن ْ رَجَعْنا اِلَی الْمَ دینه ِ لَیُخْرِجَن َّ الاَ عَزُّ مِنْها الاَ ذَل َّ ولِلهِ الْعِزَّه ُ وَ لِرَسُ ولِه ِ ولِلْمُؤْمِنین َ ولکِن َّ المنافقون لا یَعْلَمون.) ؛می گوینـد اگر به مـدینه برگردیم، همانا آن که عزت منـدتر است، آن زبون تر را از آن جا بیرون خواهد کرد. ولی عزّت از آن خدا و از آن پیامبر و از آن مؤمنان است، لیکن منافقان نمی داننـد.آن گاه رسول خـدا به تشویق زیـد بن ارقم پرداخت و به راستی ِ گزارش او از سوی قرآن گواهی داد. گویا ابن اُبّی در وقت نزول آیات در مـدینه نبود و چون بازگشت، فرزنـدش از ورود او ممانعت کرد و به او گفت: به خدا سوگند! هرگز نمی گذارم بدون اجازه رسول خدا وارد شـهر شوی، تا آن که امروز بدانی چه کسـی عزیز و چه کسـی ذلیـل است. بنابراین عزت، بالاصاله از آن خداونـد است و بِالاِفاضه از آن ِ پیامبر و مؤمنان است، و هر کسـی عزت را از غیر خدا کسب کند، آن عزّت نیست بلکه خواری و ذلّت است؛ پیامبر اسلام (ص) فرمود:«کل ُّ عزّ لیس بالله فَهُو ذُل ٌّ؛ هر عزتی کـه از خـدا نیست ذلت است. هم چنین از امیرمؤمنـان (ع) روایت شـده است: «العزیز بِغَیْرِ الله ذَلیـل ٌ؛ عزیزی که عزتش از خـدا نیست،ذلیل است.خداوند در قرآن به کسانی که عزّت را از غیر می خواهند و آن را در غیر او جسـتو جو می کنند، می فرماید: (اَلذّین یَتَخِذُّون الکافرین اَولِیاء مِن ْ دُون ِ الْمؤمِنین اَیَبْتَغوُن

عنـدهم الْعِزَّه ـَفَاِن ّٰالعِزَّه ـَللهِ جمیعاً) ؛کسانی که کافران را به جای مومنان، دوست و سـرپرست خود برمی گزینند، آیا این ها می خواهنـد از آنان کسب عزت و آبرو کننـد، در حالی که تمام عزتها مخصوص خـداست.آیه فوق، به تمام مسـلمانان هشدار می دهد که عزت خود را در همه شئون زندگی،اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و مانند آن، از غیر خدا طلب نکنند و به دیگران اعتمـاد ننماینـد. اگر سـران کشورهـای اسـلامی به این آیه و آیات مشابه توجّه می کردنـد، امروز این طور ذلیل و برده اسـتکبار جهانی و صـهیونیسم غارت گر نبودند.اگر آنان عزت را از «خدا» طلب می کردند، دشـمنان خدا این قدر ملل مسلمان را در فشـار و سـختی قرار نمی دادنـد. مسـئله ای که این قـدر اسـرائیل غـاصب را جسور کرده و بی رحمانه به فلسـطین و لبنان تجـاوز می کنـد، چیزی جز سـازش ذلیلانه سـران اکثر کشورهای اسـلامی نیست. اگر مسـلمانان جهان، عزت واقعی را از خـدا طلب می کردنـد و به دولت هـای اسـتکبار نزدیـک نمی شدنـد، امروز آمریکای جهان خوار چنین به کشورهای اسـلامی نمی تاخت.

عزت در نهضت حسینی

نهضت حسـینی، حماسه برپاداشـتن عزت است و جای جای آن گویای این حقیقت است که همه شرافت آدمی به عزت اوست و کسـی حق ندارد جز در برابر خدا خود را ذلیل کند. امام صادق (ع) فرموده است:«إن ّاللهَ عَزَّوَجَل ـَفَوَّض ـَاِلَی الْمؤُمِن ِاُمُورَه ُ کُلَّها وَلَم ْیُفُوِّض ْإلَیْه أن ْیکون ذَلیلاً، أماتَسْمَع ـَقُوْل ـَاللهِ عَزَّوجل یقول: (وللهِ العزّه و لِرَسُولِه ِو لِلْمُومنین) فَالْمُؤمِن یکون ُعزیزاً و لا ـیکون ذلیلاً ـ(ثم قـال:) إن ّالمُؤمن اعَزَّ مِن ـَالْجَبَل. إن ّالْجَبَل ْیُسْـتَقَل ُّمِنه ِبِالْمَعاوِل ِوَ الْمُومِن لایَسْـتَقَل ُّمِن دینه شـی ءٌ؛ خداوند همه امور مومن را به خودش واگذار کرده است،

جز آن که اجازه نداده است خود را ذلیل کند. آیا نمی بینی که خدا می فرماید: «عزت از آن ِ خدا و رسولش و مؤمنان است». پس، مؤمن عزیز است و ذلیل نیست. (سپس فرمود:) مومن از کوه سخت تر است، زیرا کوه با کلنگ تراشیده و خرد می شود، ولی هرگز از دین مؤمن چیزی کم نمی شود و خرد نمی گردد. بر این اساس است که مؤمن، پیوسته استوار و سازش ناپذیر است و در هر اوضاع و احوالی عزّت خود را حفظ می کند و مرگ را بر ذلت ترجیح می دهد.این راه و رسم، در حماسه حسینی بیش از هر چیز جلوه دارد که حسین (ع) از پیامبر عزّت چگونه زیستن، انتخاب کردن و مردن را آموخته بود.رسول خدا (ص) فرمود: «مَن ٔاَقَرَّ بالـذُّل طَائعاً فلیس منا اهل البیت؛ هر که پذیرای ذلت شود، از خاندان ما نیست. هدف حسین (ع) بازگشت به سیره پیامبر (ص) و امیرمؤمنان (ع) بود؛ چنان که خود آن حضرت در وصیت نامه خود نوشت: «وأسیر بسیره جدّی محمد و سیره ابی علی بن ابی طالب (ع) ؛ من می خواهم به سیره جدم محمد (ص) وسیره پدرم علی بن ابی طالب (ع) رفتار کنم.»پیامبر اکرم (ص) مردم را از ذلّت بت پرستی و سرخم کردن در برابر غیر خدا و ذلت جهالت و گمراهی رهانید و سردمداران کفر و شرک را به پایین کشانید. «اعَزَّ بِه الاذِلّه وَاذَل َبِه الاَ عِزَّه. «خواران را بدو ارج مند ساخت و عزیزان را بدو خوار گردانید.» اینک حسین (ع) به همان راه می رفت و برای همین مقصد قیام می کرد. می رفت تا سیره فراموش شده پیامبر (ص) را به یادها آورد و راه

و رسم آن حضرت را در عزت آفرینی زنده کند؛ در این راه به همان سیره ای رفتار می کرد که پدرش علی بن ابی طالب (ع) رفتار می کرد:«فَالْمَوْت ُفی حَیاتِکم مَقْهوُرین، وَ الْحَیاه ُفی مَوْتِکُم ٭قاهرین؛ خوارگشتن و زنده ماندن، مردن است؛ و کشته گشتن و پیروز شدن، زنده بودن. زندگی در مرگ ِبا عزت است و مردن همان زیستن ِبا ذلت. این گونه بود که حسین (ع) فرمود: «مَوْت ٌفی عِزٍّ خَیْرٌ مِن حَیاه ٍفی ذُل ٍّ؛ مرگ با عزت از زندگی با ذلت بهتر است.»آن حضرت در اوج حماسه خود آن گاه که وارد میدان جنگ شد، تا آن زمان که به شهادت رسید، از جمله رَجَزهایش این بود:اَلْمَوْت خیرٌ مِن رکوب ِالْعار وَ الْعار اَوْلی مِن دُخُول النّارِ؛مرگ از پذیرش ننگ بهتر است و ننگ از ورود در آتش سزاوارتر است.حسین (ع) می آموزد که باید این گونه زیست؛ در برابر غیر خدا، عزیز و در برابر خدا،ذلیل. از این رو، مرگ را به تسلیم باطل شدن ترجیح داد و دشمنان خود را دعوت کرد تا در برابر حق سرخم کنند و خود را از آتش برهانند. او برای همین برخاسته بود که مردمان را به عزّتی بخواند که سربلندی این جهانی و سعادت آن جهانی شان در آن است. حماسه حسینی، حماسه عزّت مومنان است؛ انسان هایی که در مدرسه پیامبر آموخته اند که سعادت حقیقی همان عزت است و زندگی زیر بار ستم و در کنار ستم گران جز ذلت و ننگ نیست و سزاوار آن است که انسان بمیرد و تن به ذلت نسپارد.در جهان نتوان اگر مردانه زیست همچو مردان جان سپردن زندگی است حسین (ع) ، بزرگ

آموزگار این گونه زیستن و مردن است. در دوم محرم سال شصت و یک هجری بود که وارد کربلا شد، در نخستین خطبه ای که در سرزمین کربلا خواند، چنین فرمود:«الا تَرَوْن ان الْحَق لایُعْمَل به، وَ ان الْباطِل لایَتَناهی عنه لِیَرْغَب الْمُؤمِن فی لِقاءِالله مُحِقّاً، فَاِنّی لاارَی الْموت إلّا سعاده وَ لا الْحَیاه مَع الظالمین اِلّا بَرَماً؛ آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی شود؟ در این صورت شایسته است که مومن (باعزّت) لقای پروردگارش را خواهان شود. من مرگ را جز خوش بختی نمی دانم و زندگی با ستم کاران راجز بدبختی نمی بینم. در روز عاشورا، آن هنگام که دو سپاه، رویاروی یکدیگر قرار گرفتند و سپاه عمر سعد از هر طرف حسینیان را محاصره کرد و خیمه های حسین (ع) را چون نگین انگشتری در میان خود گرفت، آن حضرت از میان سپاه خویش بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت و سخنانی حماسی و درس آموز و بیدار کننده بیان کرد و عزت حسینی را یادآور شد و فرمود:«اَلا وَ اِن الّدعی یَابْن الدَّعی قَدْ رَکَزنی بَیْن اثْنَتَیْن، بَیْن السِّلّه وَ الذِّلَّه، و هَیْهات مِنَّا الذِّلّه. بَاْبَی الله ذلک لَنا و رَسُولُه و الْمومِنُون، و حُجُورٌ طَابَت و طَهُرَت (و انُوف حَمِیَّه و نُفُوس اَبِیَّه مِن اَن) نُؤْثِرَ طاعَه اللِئام عَلی مَصارع الکِرام؛آگاه باشید که این فرزند خوانده (ابن زیاد) ، پسر فرزند خوانده، مرا میان دو راهی شمشیر و ذلت قرار داده است و هیهات که ما زیر بار ذلت رویم؛ زیرا خداوند و پیامبرش و مومنان از این که ما زیر بار ذلت برویم، ابا دارند و دامن های پاک مادران

(و انسان های پاک دامن و مغزهای با غیرت و نفوس با شرافت) روا نمی دارند که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتل گاه انسان های کریم و نیک منش مقدم داریم. آن که عزیز است، استوار و شکست ناپذیر است، آن که ترس از رفتن و میل به ماندن ندارد، سربلند است؛ و حسین (ع) آموزگار چنین عزّتی است. به بیان «ابونصر بن نباته»:اَلْحُسَیْن ُالّذی رَأَی الموت ِفی الْعِزِّ حَیاه ًوَ الْعَیش فِی الـذُّل ِقَتَلاً؛«حسین همان کسی است که مرگ با عزت را زندگی می دید و زندگی با ذلت را مرگ و کشته شدن می یافت.»ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می نویسد:«سرور کسانی که زیر بار ذلّت نرفته اند، کسی که به مردم مردانگی و غیرت و مرگ زیر سایه های شمشیر را آموخت و چنین مرگی را بر پستی و ذلت ترجیح داد، ابوعبدالله الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) است که به او و یارانش امان داده شد، اما از آن جا که نمی خواست، تن به ذلت دهد و نیز بیم آن داشت که ابن زیاد اگر هم او را نکشد، به نوعی خوار و ذلیلش سازد، مرگ را بر چنین زندگی ترجیح داد.» عزت حقیقی که برخاسته از عبودیت حق است، انسان را در راه حق پایدار و شکست ناپذیر می سازد و نهضت حسینی،برترین نمونه چنین عزتی است. این عزت در گام گام حماسه حسینی جلوه دارد.

جلوه های عزت مندی در نهضت حسینی

از آن زمان که «ولیدبن عتبه بن ابی سفیان» والی مدینه، مأمور شد از حسین (ع) برای یزید بیعت بگیرد و امام (ع) از بیعت با یزید خودداری نمود و با این اقدام نهضت خود را آغاز کرد، تا زمانی که یارانش همه

به شـهادت رسـیدند و خود وارد میدان نبرد شد و پذیرای شـهادت شد، پیوسـته یک چیز را تکرار می کرد و آن پیام «عزت» و حماسه «عزت منـدی» بود.پس مروری کنیم بر این «پیام» و «حماسه» تا راه تربیت حقیقی خود را نمایانـد:۱- چون خبر مخالفت امـام (ع) در بیعت بـا یزیـد به گوش مردم رسـید و خانـدان امـام پی بردنـد که حسـین (ع) تصـمیم به مقابله دارد، برخی تلاش کردنـد کـه آن حضـرت را از تصـمیمش منصـرف کننـد؛ از ایـن رو، به سـازش بـا باطـل و سـتم و کرنش در برابر مسـتبدان و ستمگران توصـیه کردنـد. امـام حسـین (ع) محکم و اسـتوار بر حق و عـدل ایسـتاد. «عمر اطرف» از فرزنـدان علی (ع) در همان ابتدای نهضت در مدینه، نزد حسـین (ع) رفت و از آن حضـرت خواست تا در برابر دشمنانی چنین سفاک و مسلط نایستد و تن به بیعت سپارد.امام در پاسخ فرمودند:«حدّثَنی ابی ان ٔرسول الله (ص) اَخْبَرَه ُبقَتْلِه ِو قَتْلی وَ ان َّتُربَتی تکون ُبُقَرْب تُرْبَتِه ِفَتَظُن ُّ انَّکَ اعَلِمت ُمالَم ٔاعْلَمْه ُو انه لااُعْطی الـدَّنیّه مِن ٔنَفْسـی ابـداً؛ پـدرم برایم حـدیث کرد که رسول خـدا (ص) به پدرم فرموده است که او و من هر دو کشته می شویم و قبر من نزدیک قبر او خواهد بود. گمان می کنی آنچه را تو می دانی من نمی دانم؟ حقیقـت ایـن است که هرگز تن به پسـتی نخـواهم داد.» (و زیر بـار ذلت نخـواهم رفت) .۲- هم چنین در پاسـخ به درخواسـت محمدبن حنیفه فرزند دیگر امیرمؤمنان که به خدمتش رسـید و از سر خیرخواهی به آن حضرت توصیه کرد، برای خودداری از بیعت بایزید به جایی دور از دسترس

یزید رود و مردم را به یاری طلبد و بدین ترتیب از جنگی نابرابر و کشته شدن بپرهیزد، فرمود:«یا اَخی! وَاللهِ لَوْلَم یکن فِی الدّنیا مَلْجَأَ و لامَأْوی لَما بایعت یزید بن معاویه ابداً؛ برادرم! به خدا سوگند اگر در تمام دنیا هیچ پناه گاه و مأمنی نباشد، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد. بنا بر خبر «ابومخنف»، حسین (ع) پس از گفت و گو با «محمدحنفیه» برای چندین بار به سوی مسجد النبی رفت و در طول راه شعر «یزید بن مُفَرَّغ» را می خواند که سروده ای است برای حفظ عزت، هنگام رویارویی با خطرها:لا ذَعَرْت السَّوام فی فَلَق الصّبح مُغیراً و لادُعیت یزیداًیَوْم اُعْطی مِن اَلْمَهابْه ضِنیماً وَالْمَنایا یَرْصُدْنَنی ان اَحیداًدر سپیده دمان چوپانان از شبیخون من به هراس نیفتند و مرا یزید (بن مفرّغ) نخوانند، اگر از بیم مرگ به ستم تن دهم و زیر بار ذلت روم و خطر مرگ از راه ببرد. بدین ترتیب، با وجود همه توصیه ها در ماندن و بیعت کردن، یا رفتن و گریختن از دشمنان،حسین (ع) در حال برپا کردن نهضتی بود که برای همیشه به همگان درس عزت آموزد و راهنمای تربیت عملی باشد.۳- چون خبر حرکت امام به سوی عراق منتشر شد، برخی او را از این اقدام برحذر داشتند؛ از جمله «ابن عباس»، وی نزد امام رفت و آن حضرت را توصیه کرد که با توجّه به روحیات مردم عراق درمکه بماند و اگر اصرار به رفتن دارد به یمن رود. امام حسین (ع) هم چنان استوار بر سر تصمیم خود و برپا کردن نهضت خویش ایستاد. سپس به سوی عراق حرکت کرد و در

طول راه نیز پیوسته آموزگار عزت بود. چون به عراق نزدیک شد و مردی از کوفه وی را از اوضاع و احوال مردم کوفه و خیانت آنان خبر داد، فرمود:فَاِن ٭تَکُن ِالدّنیا تُعَدُّ نفیسَه ٭فَدارٌ ثَواب ِاللهِ اعلی و اَنْبَل ٭و اِن ٭امُت ِالامْوال لِلّترک جمْعْها فمأ بال متروک بالحُرّ یبْخل و اِن ٭تَکُن ِالارْزاق قَسْماً مقدراً فقلّه ٭حِرْص الْمرء، فی الکسب اجْمل و اِن ٭تَکُن ٭الاَبْدن لِلْمَوْت ِأنْشئت ٭فقتْل ٭امْری ِبِالسَّیف ِفی الله افْضل ٭عَلَیْکم سَلام ٭الله یا آل اَحْمَدٍ فَاِنّی اَرانی عَنْکُم ٭سَوْف أرْحل؛اگر زندگی، دنیایی ارزش مند است، (در نظر من) جهان ِپاداش ِخداوندی، برتر و گران بهاتر است؛ و اگر جمع مال و ثروت برای آن است که روزی باید از آن دست کشید،پس انسان آزاده نباید برای چنین ثروتی بخل ورزد؛ و اگر روزی ها مقدّر گشته و تقسیم شده است، پس هر چه انسان در به دست آوردن ثروت کم آزتر باشد بهتر و نیکوتر است؛ و اگر بدن ها برای مرگ آفریده شده است، پس کشته شدن انسان با شمشیر در راه خدا برتر و سزاوارتر است؛ درود بر شما ای خاندان پیامبر که من به زودی از میان شما کوچ خواهم کرد.آن که عزت مند است، در بند زندگی دنیایی، مال و ثروت، جاه و مکنت و کوچ و رحلت نیست؛ و حسین (ع) برترین نمونه مدرسه پیامبر (ص) ، آموخت که چگونه باید بود و چگونه باید شد.۴- وقتی «حرّ بن یزید ریاحی» فرمانده سپاه کوفه، راه را بر وی بست و از حرکت کاروان او جلوگیری کرد و او را هشدار داد که اگر دست به شمشیر بری و جنگی را

آغاز کنی،قطعاً کشته خواهی شد، فرمود:«آیا مرا از مرگ می ترسانی و آیا کار شما بدان جا رسیده است که مرا بکشید؟ من در پاسخ تو همان سخنی را می گویم که برادر اوسی به پسر عموی خود گفت، آن گاه که می خواست به یاری پیامبر (ص) بشتابد و عموزاده اش او را از کشته شدن بیم داد که به کجا می روی که در این راه کشته خواهی شد و او چنین سرود:«من به سوی مرگ می روم که مرگ برای جوان مرد ننگ نیست، اگر در جست و جوی حق باشد و در راه اسلام جهاد کند و بخواهد با ایثار جانش از انسان های صالح حمایت کند و با جنایت کاران مخالفت کند و از دشمنی با خدا دوری گزیند. من جان خود را فدا می کنم و بقای آن را خواستار نیستم و به زودی در جنگی سخت با دشمن ِبس بزرگ، رو به رو خواهم شد. پس اگر زنده بمانم پشیمانی ندارم و اگر کشته شوم ملامت نشوم، ولی برای تو همین بس که چنین زندگی ذلت بار و ننگینی را سپری می کنی».حسین (ع) (مظهر عزت الهی) با ورود به کربلا، نگاه خود را به زندگی، مبارزه و مرگ بیان کرد تا آیندگان درس آموزند. و در آن لحظه های سخت روز عاشورا، درس عزت، شرافت و آزادی به همه انسان ها آموخت و فرمود: «لا وَالله لاُعْطیکم بِیَدی اِعْطاء الذلیل وَلا اَفِرٌّ فِرارَ العبید؛ من هرگز دست ذلت به شما نمی دهم و مانند بندگان فرار نمی کنم.» آنان که همراه حسین (ع) شدند به عزت رسیدند که مدرسه حسینی، ساحت عزت الهی است.

عزت مندی یاران حسین علیه السلام

شب عاشورا نمایشی بود از شکست ناپذیری آنان

که به وجود حسین (ع) عزت یافته بودند. پس از آن که دشمن آنان را تا روز بعد مهلت داد و مسلّم شد که در نبرد نابرابر روز بعد، چه روی خواهد داد، حسین (ع) در میان خاندان و یاران خویش خطبه ای خواند و چنین فرمود:«... امّا بعد، فانّی لاأعْلمُ اصحاباً اوْلی، و لاخیراً مِن اصحابی، و لااهْل بَیت ٍ ابَرَّولااوْصَل َ مِن ٥اهل بیتی، فَجَزاکُم الله عَنّی جمیعاً خیراً؛ الا و إنّی اظُن َ یَوْمَنَا مِن ٥هَؤْلاءِ الاعْداءِ غداً، الا و إنّی قد رأیْت ُ(اَذِنْت ُ) لَکُم ٥فَانْطَلِقُوا جمیعاً فی حل ّ لیس عَلَیْکُم ٥مِنّی ذِمام ٌ هذا لَیْل ٌقد غَشِیَکُم ْ، فاتخذوه جَمَلاً؛...امّا بعد، پس همانا من یارانی شایسته تر و بهتر از یارانم نمی شناسم و خاندانی نیکوتر و خویش دوست تر از خاندان خود سراغ ندارم؛ خداوند همه تان را ازجانب من پاداش نیک دهد. بدانید که می دانم، فردا کارمان با این دشمنان به کجا خواهد کشید،بدانید که من اجازه تان می دهم، با رضایت من همگی تان بروید که حقی بر شما ندارم،اکنون شب شما را در برگرفته است، پس آن را وسیله رفتن کنید.چون امام (ع) این گونه سخن گفت، خاندان و یاران وفادارش پایداری و شکست ناپذیری خود را بیان کردند و نشان دادند که هر که عزت یابد، شکست نیابد و تن به خواری ندهد و در دو عالم رو سپید ماند.نخست عباس بن علی (ع) سخن راند و چنین گفت:«لِم َنَفْعَل ُ؟ لِنَبقی بَعْدَک؟ لااَرانا الله ذلک اَبَداً؛ چرا چنین کنیم؟ برای آن که پس از تو بمانیم؟ خدا هرگز چنین روزی را نیاورد. سپس همه بنی هاشم اظهار وفاداری نمودند. ضحاک بن عبدالله مشرقی گوید: پس از این سخنان «مسلم بن عوسجه اسدی»برخاست و گفت:

«آیا تو را رها کنیم و در پیش گاه خدا در ادای حقت، عذری نداشته باشیم. به خدا سوگند باید نیزه ام را در سینه هایشان بشکنم، و با شمشیرم تا آن جا که دسته آن در دستم باشد ضربتشان بزنم، از تو جدا نمی شوم، و اگر برای نبرد با آنان سلاح نداشته باشم، در دفاع از تو با پرتاب سنگ با ایشان خواهم جنگید تا با تو بمیرم.»سپس «سعید بن عبدالله حنفی» برخاست و گفت: «به خدا سوگند تو را رها نمی کنیم تا خداوند بداند که حرمت تو را در نبود پیامبر نگه می داریم؛ و به خدا سوگند اگر بدانم کشته می شوم، سپس زنده می گردم، آن گاه زنده سوزانده می شوم و خاکسترم به باد می رود و هفتاد بار با من چنین می شود، باز از تو جدا نشوم تا پیش رویت بمیرم. پس چرا چنین نکنم که یک بار کشته شدن است و آن گاه کرامتی که هرگز پایان نپذیرد.»آن گاه «زهیر بن قین» برخاست و گفت: به خدا سوگند که دوست دارم که هزار بار (در دفاع از تو) کشته شوم و سپس زنده گردم و باز کشته شوم و با کشته شدن من جان تو و جان این جوانان خاندان تو را حفظ کنم. همه یاران حسین (ع) که تربیت شدگان مدرسه عزت بودند، سخنانی همانند یکدیگر گفتند. آخرین سخنشان این بود: «به خدا سوگند (هرگز) از تو جدا نمی شویم، جان های ما به فدایت، با چنگ و دندان تو را حفظ می کنیم و چون کشته شویم (به عهد خود) وفا کرده و تکلیف خویش را ادا کرده ایم.»یاران حسین (ع) به راستی چنین بودند؛ جلوه های عزت

حسینی، پایدار، وفادار،استوار و شکست ناپذیر بودند و این ویژگی ها را در روز عاشورا به نمایش گذاشتند. آنچه بر زبان حسین (ع) و یاران او جاری می شد و آنچه در رفتار و کردار آنان جلوه کرد، شأن انسان عزیز است. حسین (ع) خود درباره این شأن و جلوه های آن - در برخورد با حر بن یزید ریاحی - چون راه بر او و کاروانش بست و آن حضرت را ازمرگ بیم داد، چنین فرمود:«لَیس شَأنی شأن مَن یَخاف الْمَوْت، ما اهْوَن الْمَوْت عَلَی سَبیل نَیْل الْعِزّ و إحْیاء الْحَق لَیس الْمَوْت فی سَبیل الْعِزّ إلاّ حَیاه خالِدَه وَ لَیْسَت الْحَیاه مَع الذُّل إلاَّ الموت الذی لاحَیاه مَعَه افَبالْمَوْت تُخَوِّفُنی؟ هَیْهات طاش سَهْمُک وَ خاب ظَنُّك! لَسْت اَخاف الْمَوْت، إن نَفْسی لاكْبَرُ مِن ذلك و هِمَّتی لَاعْلی مِن ان احْمِل الضَّیْم خَوْفاً مِن الْموت، و هل تَقْدِروُن علی اكثر مِن قَتْلی؟ مَرْحَباً بِالْقَتْل فی سَبیل الله؛ ولكنّكم لاتقدرون عَلی هَدْم مَجْدی وَ مَحْوِ عِزّی وَ شَرَفی، فإذاً لاأُبالی بالقتل؛شأن من شأن کسی نیست که از مرگ بهراسد. چقدر مرگ در راه رسیدن به عزّت و احیای حق سبک و راحت است مرگ در راه عزت، جز زندگی جاوید نیست و زندگی با ذلت جز مرگی فاقد حیات نیست. آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ تیرت به خطا رفته است و گمانت تباه است! من کسی نیستم که از مرگ بهراسم. منش من بزرگ تر از این است و همّت من عالی تر است از آن که از ترس مرگ، به زیر بار ستم روم و آیا شما بر بیش از کشتن من توانایی دارید؟ آفرین و درود به کشته شدن در راه خدا،

در حالی که شما قادر به نابودی عظمت من و محو عزت و شرف نیستید! پس در این صورت باکی از کشته شدن ندارم».حسین (ع) کشته عزّت خویش و زنده به عزّت است. او نه فقط «قتیل الْعبره» که «قتیل العزّه» است. گام گام او عزت است و حماسه.

موجبات عزتمند شدن

اشاره

انسان مؤمن دارای این جای گاه والا و ارزش مند است و اسلام بر عزیز و ارج مندبودن آن اصرار دارد و زبون سازی آن را نمی پذیرد. امام صادق (ع) می فرماید:«المُؤْمِن یکون ُعزیزاً و لاـ یکون ذلیلاًـ؛ مومن پیوسته، عزیز و سرافراز بوده و زبون نیست.»عزّت مومن در گرو شاخصه هایی است که از آن یاد می شود:

ایمان و تقوی

ایمان، عامل سربلندی و تکامل انسان، همان باور داشتن به الله، به همه پیامبران دیگر؛ هم چون پیامبر اکرم (ص) ، به همه کتاب های آسمانی؛ هم چون قرآن مجید، به امامت پیشوایان معصوم و اعتقاد به معاد است.ایمان را می توان اعتقاد قلبی به خدا و فرمان های او و همراه با تسلیم به آن دانست.و خداوند در قرآن این عزت را به اهل ایمان اختصاص داد: (ولِلهِ الْعِزَّه وَ لِرَسُولِه ِو لِلْمؤمنین) ؛عزت از آن خدا و رسولش و اهل ایمان است.»هم چنین از امام صادق (ع) است که: «المؤمن یکون عزیزاً؛ انسان مومن (به جهت ایمانش) عزیز است.» و خداوند در قرآنش می فرماید: (ان َّاکرمکم عنداللهاتقیکم) ؛بزرگوارترین شما در نزد خدا باتقواترین شماست.»و علی (ع) فرمود: «لا کَرَم اعَزَّ من التقوی هیچ بزرگی و کرامتی بالاتر از عزّت تقوانیست.»و پیامبر اسلام فرمودند: «من ارادَ ان ْیکون اعَزَّ الناس فلیتق الله عزوجل؛ هرکسی می خواهد با عزت ترین انسان ها باشد، تقوای الهی پیشه کند.»

اطاعت و بندگی

اطاعت خداوند که ثمره ایمان به اوست، از مهم ترین رموز عزت مند شدن است.پیامبربزرگ اسلام (ص) می فرماید: «اِن َّالله یقول کل یوم: انَا ربّکم العزیز فَمَن ْاراد عِزَّالدّاریْن فِلْیُطیع ِالعزیز؛ پروردگار شما همه روز می گوید: منم پروردگار عزیز، هر کس عزّت دو جهان خواهد، باید اطاعت عزیز کند.» علی (ع) در این باره می فرماید: «لا عِزَّ کَالطّاعه ؛ هیچ عزتی مثل اطاعت خدای نیست.»خدا به داوود (ع) وحی کرد که: «یا داود انّی وَضَعْت ُ.. العزّفی طاعَتی و هم یطلبون فی خدمت السطان فلا یجدونه...؛ «ای داوود! من عزّت را در طاعتم قرار دادم، در حالی که مردم آن را نزد سلطان جست و جو می کنند و

نمی یابند.»پیامبر اسلام (ص) در توصیه ای که به شخصی می کند، می فرماید:«اعِزَّ امَرْ الله یُعِزَّک الله؛ فرمان ها و دستورهای خداوند را بزرگ دار (و اطاعت کن) تا خداوند تو را عزت بخشد.»امام علی (ع) می فرماید:«إلهی کفی بی عِزّاً ان ٥اکون لک عبداً و کفی بی فَخْراً ان ٥تکون لی رباً؛ خدایا این عزت و سرافرازی مرا بس، که بنده تو هستم و این افتخار و شرف مرا بس، که تو پروردگارمن هستی.»امام (ع) در این قسمت از مناجات خویش، عبد بودن و بندگی خدا را از بزرگ ترین عزت و ارج مندی می داند.

عمل صالح

عمل، سازنده شخصیت انسان و وسیله سرافرازی یا سرافکندگی او به شمارمی آید. از نظر قرآن، عملی قبول است که انسان را به شاه راه هدایت و نور بکشاند که بدان «عمل صالح» گویند.خداوند در قرآن کریمش می فرماید: (مَن ٥کان َیُرید العزه فَلِلّه العِزّه ُجمیعاً اِلَیْه یَصْعِدَ الْکلم ٥الطیّب وَ الْعَمَل ُالصّالِح ُیَرْفَعُه ُ) ؛هر کس عزت و سربلندی می خواهد، یک سره از آن خداست. سخنان پاکیزه، به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد.علامه طباطبایی تاکید دارد که این آیه، راه عزت مندی را ایمان به خدا و عمل صالح می داند. می فرماید: «خداوند سبحان طالبان عزت را به سوی خودش دعوت کرد، و این چنین تذکرشان داد که عزت، همه اش از خداست و در توضیح و بیان آن فرمود: برای این که یگانه پرستی به سوی او صعود می کند، و عمل صالح هم آن را در صعود کردن کمک می دهد؛ در نتیجه انسان به خدا نزدیک می شود، و در اثر نزدیک شدن از منبع عزّت، کسب عزّت می کند.»اگر در تعبیرهای ائمه (ع) حلم و صبر،

صدق، تواضع، صله رحم، فرونشاندن خشم و غضب، شجاعت، قناعت، جهاد، و... از موجبات و عوامل عزت مندشدن شمرده می شود،برای این است که این ها مصادیق عمل صالح می نماید.امیرمؤمنان (ع) فرمود: «لا عزّکَالْحلْم؛ هیچ عزتی مثل حلم و بردباری نیست.» و هم چنین امام باقر (ع) فرمود: «کسی که بر گرفتاری ها صبر کند، خداوند بر عزتش می افزاید.»امام صادق (ع) فرمود: «الصدق عزّ؛ صدق و راست گویی مایه عزت و سربلندی است.»پیامبر اسلام (ص) فرمود: «التواضع لا یزید الله به الاّ ارتفاعاً و ذل ّنفس لا یزید الله به اِلاّ عزّاً؛ تواضع مایه رفعت و بزرگی و اظهار ذلت در پیش گاه خداوند و مایه عزّت و سربلندی است.»امام باقر (ع) می فرماید: «ثلاثه لا یزید الله بهن ّالمرء المسلم إلاّ عزّاً: الصّفح عَمَن ظلمه، و اعطاء من حرمه و الصّله لمن قطعه؛ سه چیز باعث عزت فرد مسلمان می شود: گذشت نسبت به کسی که به او ظلم کرده است، بخشش نسبت به کسی که محروم کرد و صله رحم نسبت به کسی که قطع رحم نمود.»امام صادق (ع) فرمود: «ما من عبد کظم غیظاً إلاّ زاده الله عزوجل عزّاً فی الدّنیا والاخره...؛ هیچ بنده ای کظم غیظ نمی کند و خشم خود را فرو ننشانده مگر این که خداوند در دنیا و آخرت بر عزتش می افزاید.»علی (ع) فرمود: «الشجاعه احد العزّین؛ شجاعت یکی از دو راه رسیدن به عزّت و سربلندی است.»علی (ع) فرمود: «القناعه تؤدّی اِلَی العِزّ؛ قناعت انسان را به عزت و بزرگی می رساند.»وهم چنین فرمود: «اقنع تعزّ؛ قناعت بورز، تا عزت یابی.»علی (ع) فرمود: «... الجهاد عزّاً للاسلام؛ جهاد مایه عزت اسلام است.»بنابراین، کارهای شایسته ای که

در احادیث فوق ذکر شـده است، از مصداق های عمل صالح است که موجبات و زمینه های عزت مند شدن را در انسان فراهم آورد.

پیروی از رهبران دینی

خداوند پیروی از فرستادگان الهی را، بر مردم واجب شمرده و ثمره این پیروی را سربلندی و عزت مندی و رستگاری می داند: (...فالذّین آمنوا به و عَزَّرُوه و نَصَرُوه ُوَ اتَّبَعُوا الذی اُنْزِل َمَعَه ُاولئك هم المفلحون) ؛پس آنان که به او (پیامبر) گرویدند و از او حرمت و عزت نگاه داشتند و یاری او کردنـد و نوری را که به او نازل شـد پیروی نمودنـد، آن گروه به حقیقت رسـتگاران عالمند.در آیه ای دیگر به زیبایی از نقش رهبران الهی در عزت بخشـی مردم خبر می دهد: (وَ لَوْ اَهلکنا بَعذاب ٍمِن قَبْلِه ِلَقالوا ربّنـا اَرْسَلْت َاِلَیْنـا رَسولاً ـ فَنَتّبع آیاتـک من قَبْل ِاَن ْنَزِل َّوَ نَخْزی) ؛اگر ما آنان را از قبل (آمـدن قرآن) به عـذابی هلاك می کردیم، بی تردیـد می گفتنـد:پروردگـارا! چرا پیامبری به سوی ما نفرسـتادی، تا پیش از آن که خوار و رسوا شویم از آیات تو پیروی کنیم!امام سجاد (ع) با تکیه بر نقش رهبران دینی می فرماید:«طاعه ُوُلاه ِالاَمْر تَمام ُالعِزّ؛ پیروی از اولی الامر و رهبران دینی نهـایت عزّت و سربلندی است.»از آن سوی، مخـالفت بـا فرستادگان الهی، عامـل زبونی انگاشـته شـده است:«اِن َّالـذین یُحـادوُّن َاللهَ و رَسُولَه اولئـک فی الاَذَلّین؛ در حقیقت، کسانی که با خـدا و پیامبر او به دشـمنی بر می خیزنـد، آنان در (زمره) خـوارترین خواهنـد بود.»سـرزنش کوفیـان از سوی امیر مؤمنـان (ع) که بـا سرپیچی از فرمـان امـام، «به جـای عزت، به زبونی» رضادادند، «ارَضیتُم.... بالذُّل مِن َالْعَزّ خلفاً؛ آیا به ذلت به جای عزت راضی

شدید»، از نمونه های تلخ تاریخ اسلام است.

درنگی در گذشته

اشاره

تجربه قوم بنی اسرائیل، عبرت آمیزترین نمونه تاریخی است. قومی که نخست با پیروی رسول خدا از زبونی به اوج «عزّت» رسید و سرانجام با نافرمانی های پی درپی، به سراشیب «زبونی» سقوط کرد.به اختصار این سه مقطع را نظاره می کنیم:

به سوی عزت مندی

قرآن در ترسیم دوران ذلت قوم بنی اسرائیل و سیر رها شدن و رسیدن به نقطه پیروزی، چنین بیان می دارد:۱- دوران آزار: فرعون در سرزمین (مصر) سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت. طبقه ای را آنان از زبون می داشت. پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای بهره کشی یا رواج بی عفتی) زنده بر جای می گذاشت. وی از فسادکاران بود.۲- امید به رهایی: (قوم موسی) گفتند: پیش از آن که تو نزد ما بیایی و (حتی) بعداز آن به سوی ما آمدی، مورد آزار قرار می گرفتیم. گفت: امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را روی زمین جانشین (آنان) سازد. آن گاه بنگرد که چگونه رفتار می کنید.۳- پیروزی: (فرمود) بندگانم را شبانه ببر؛ زیرا شما مورد تعقیب واقع خواهید شد و دریا را هنگامی که آرام است، پشت سر بگذار که آنان سپاهی غرق شدنی اند. پس هنگام بر آمدن آفتاب، آن ها را تعقیب کردند. چون دو گروه هم دیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما بی شک گرفتار خواهیم شد. گفت: چنین نیست؛ زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راه نمایی خواهد کرد. پس به موسی وحی کردیم: «با عصای خود به این دریا بزن، تا از هم شکافت و هر پاره ای هم چون کوهی سترگ بود و دیگران را بدان جا نزدیک گردانیدیم و موسی و همه کسانی را که همراه او بودند، نجات دادیم؛ آن

گاه دیگران را غرق کردیم.»

عصر عزت

فردای پیروزی بنی اسرائیل بر فرعونیان، پرچم سرافرازی در این قوم به اهتزاز درآمد و خداوند، با برتر ساختن آنان بر تمام بندگان، نعمت های مادی و معنوی خود را بر آنان ارزانی داشت و تا هنگامی که پیروی از پیامبر حکم فرما بود، بر عزت و سربلندی آنان می افزود. قرآن درباره این عصر می فرماید:۱- در قله عزت: «به آن گروهی که پیوسته تضعیف و تحقیر می شدند (بخش های) باختر و خاوری سرزمین را - که در آن برکت داده بودیم - به میراث عطا کردیم.»۲- برتری بر عالمیان: «ای بنی اسرائیل، نعمتم را بر شما ارزانی داشتم، و این که شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید.»۳- فراوانی نعمت: «آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند، تقسیم کردیم و به موسی - وقتی قومش از او آب خواستدند - وحی کردیم که با عصایت بر آن تخته سنگ بزن. پس از آن، دوازده چشمه جوشید.هر گروهی آبشخور خود را بشناخت و ابر را برفراز آنان سایبان کردیم و مرغ و ترنجبین را بر ایشان فرو فرستادیم. از چیزهای پاکیزه که روزی شان کرده ایم، (گفتیم) بخورید. آن ها بر ما ستم نکرده اند، لیکن بر خودشان ستم می کردند.»

در سراشیبی ذلت

با نافرمانی های بنی اسرائیل، روند سقوط آغاز شد و با تداوم سرپیچی ها، این قوم در سراشیبی پستی افتادند، تا آن که پیامبر خدا را تنها گذاشتند و سرانجام نیز داغ ذلت برآنان نهاده شد؛ قرآن در این باره می فرماید:۱- مستی رفاه: «چون گفتید: «ای موسی هرگز بر یک خوراک تاب نیاوریم. از خدای خود برای ما بخواه تا از آنچه زمین می رویاند از (مانند) سبزی و خیار و سیر و

عدس و پیاز، برای ما برویاند.» (موسی) گفت: آیا به جای چیز بهتر، خواهان چیز پست ترید؟ پس به شهر فرود آیید، که آنچه را خواسته اید برای شما (در آنجا فراهم) است.»۲- سرپیچی بزرگ: قوم موسی پس از (عزیمت) او، از زیورهای خود مجسمه ای برای خود ساختند که صدای گاو داشت.«آیا ندیدند که آن گوساله با ایشان سخن نمی گوید و راهی بدان ها نمی نماید؟ آن را (به پرستش) گرفتند و ستم کار بودند». آن گاه موسی به قوم خود گفت: «شما با عمل گوساله پرستی بر خویشتن ستم روا داشتید. اینک به نزد پروردگارتان توبه برید.»۳- تهدید الهی: «کسانی که گوساله را (به پرستش) گرفتند، به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلتی در زندگی دنیا به ایشان خواهد رسید. ما این گونه دروغ پردازان را کیفر می دهیم.»۴- تداوم نافرمانی: «موسی گفت: «ای قوم من، به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است در آیید و به عقب باز نگردید که زیان کار خواهید شد.» گفتند: ای موسی در آن جا مردمی زورمندند و تا آنان از آنجا بیرون نروند، ما هرگز وارد آن نمی شویم. پس اگر از آن جا بیرون بروند، ما وارد خواهیم شد. دومرد از (زمره) کسانی که (از خدا) می ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود، گفتند: از آن در بر ایشان (بتازد) و وارد نشوید، که اگر... از آن، درآمدید بی شک پیروز خواهید شد، و اگر مومنید، به خدا توکل کنید.گفتند: ای موسی، تا وقتی آنان در (شهر) هستند ما هرگز پای در آن ننهیم. تو وپروردگارت بروید و جنگ کنید که ما همین جا می نشینیم.»۵- تنهایی پیامبر: «موسی گفت: پروردگار! من

جز شـخص خود و برادرم را اختیار نـدارم، پس میان ما و میان این قوم نافرمان جـدایی بینـداز.»۶- در سراشـیب ذلت: «و (داغ) خواری وفـاداری بر (پیشانی) آنان زده شـد و به خشم خـدا گرفتار آمدنـد. زیرا آنان به نشانه های خـدا کفر ورزیـده بودنـد و پیامبران را به ناحق می کشتند. این، از آن روی بود که سرکشی و نافرمانی نموده و از حد در گذرانیده بودند.»چهار عاملی که گذشت، مهم ترین عوامل رسیدن به عزّت خدایی است؛ که در قرآن کریم و سخنان ائمه معصومان به آن اشاره شده است.اگر جامعه ای خواهان رسـیدن به عزت و سـرافرازی است، بایـد این راه ها را طی کند و چنانچه به دسـتورهای الهی و بزرگان دین توجه نشود، موجب ذلت و خواری و سـرافکندگی خواهـد بود. خلاـصه این که هر نظـام تربیتی برای تربیت متربیان خود راه و رسـمی دارد؛ بنـا بر جهـان بینی خود، آنـان را بر اسـاس اصول و به وسـیله روش هـایی مشـخص تربیت می کنـد. در این میـان مـدرسه حسـینی، مـدرسه ویژه ای است که در آن، میان عقل و عشق جـدایی نیست و بصـیرت و حریّت و حکمت و عـدالت و اسـتقامت، ویژگی هـای شاخص تربیت شـدگان است و عزت، اساس تربیت است و حماسه، جلوه آن. پس بایـد حسـین (ع) و نهضت عزت آفرینش را نمونه ای برای تربیت انسان های با عزت قرار داد وفرزندان اسلام را به این تربیت خواند.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹